

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Social

ادبی - اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - ۲۱ سپتمبر ۲۰۱۷

## یادی از گذشته‌های دور کابل

(قسمت سوم)

### خاک خیانت نمی‌کند، اما آدمی ...

عجیب دستگاهی‌ست، حافظه، که همه چیز را در خود نگه می‌دارد. اما مرادم از حافظه، تنها حافظه آدمی نیست، که در گوشه ای از مغزش خفته و اما همیشه بیدار است و هرچه را چشم ببند و گوش شنود و ... در خود ذخیره می‌کند، عیناً مانند کمپیوتر و برتر از کمپیوتر و به مراتب بهتر از تواناترین کمپیوتر. بلی همین مجموعه ناچیز همه چیز متشکل از حجرات و انساج، که در کنج مغز آدمی خزیده است، تمام این کارستان را می‌کند؛ بدون این، که از کس سپاسی و پاداشی بخواهد. مگر مراد من بالاتر از مغز و دماغ آدمی‌ست، مراد من از حافظه، حافظه جهان است و حافظه زمین و آسمان، که هیچ دانه و تخمی در آن گم و نیست نمی‌شود. همه به وار خود و بدون وارخطائی نگه داشته می‌شوند برای روز مبادا؛ برای روزی، که وارشان برسد؛ یعنی نوبت‌شان برسد، تا به ظهور برسند.

همین زمین خاکی خود را در نظر بگیریم، که همه خوب و بد و آبادی و بربادی جماد و نبات را از قدیم در خود ذخیره کرده است و اگر این قدرت و ظرفیت ذخیره کردن و ذخار نمی‌بود، دیگر نه شهری در روی زمین می‌بود و نه دیاری و نه خانه ای و نه کاخی و کوخی و کلوخی؛ همه نیست می‌شدند و نابود. عجیب و دیعتی به گردن خاک افتاده است، که همه چیز را محفوظ نگه می‌دارد. مردم عوام به تجربه هزاران ساله بدین مثل حکمت‌گونه رسیده اند، که:

"خاک خیانت نمی‌کند"

بلی؛ خاک خیانت نمی‌کند و از میان هزاران و ملیونها فرزند خاک، تنها همین آدمی‌ست، که خاصیت پلید "خیانت" را می‌شناسد، در حدی، که حتی به مادر خود، خاک، نیز خیانت همی‌ورزد.

در دو قسمتی، که گذشت و عده سپردم، که به اصطلاح عوام کابلی از "سَجْرَه"؛ یعنی "شجره" تسمیه کلمه "پاتخو" قصه کنم. اینک همان قصه ای، که از زبان دوست عزیزم استاد محمد اسحاق "برکت" شنیده ام. استاد "برکت"، که خود از ولایت لوگر است، در آوان صباوت استادی داشته، با معلومات وسیع از هر باب. او فرموده های استاد خود را یک به یک و مو به مو به گفته کابلین، بینه به بینه در خاطر دارد و وقتی ازش بخواهی همه را همان قسمی، که شنیده است، برایت حکایت می کند.

در لوگر دو "پاتخو" وجود دارد، یکی به نام "پادخو روغنی" یاد می گردد و دیگری "پادخو شانه". قسمی، که در قسمت اول گفتم، در کابل کوزه های اویخی پادتخوی مشهور است و این کوزه ها، که به رنگ زرد کاهی می باشند، عیناً مثل خشت پخته زرد رنگ، آب را بسیار خنک و گوارا نگه می دارند. و چنین آبی در ماه رمضان و در هنگام تموز، جان است. البته در وقت افطار؛ از روزه خوری و روزه خواران چیزی نمی گویم، که خدا ما را سردچارشان نکند!!! پرنسیپ فزیک چنین سرد کردن آب را همچنان در قسمت اول شگافتم و گپ فزیک، گپ است دگه!!!

کوزه های پادخوی به خاطر این مشهور است، که از گل "پادخو" ساخته شده اند، که در نوع خود نظیری ندارد. لوگر مگر از ناحیه گل سرشوی خود نیز شهرت بسزا دارد. گل سرشوی لوگر دارای رنگ خاص روشن است، که به نام رنگ "گل سرشویی" یاد می شود. مگر گل سرشوی لوگر رگه های فیروزه ئی خفیف نیز در خود دارد، که آن را از انواع دیگر گل سرشوی متمایز می سازد. شستن موی با گل سرشوی از قدیم رواج داشته است. گل سرشوی بهتر از هزاران شامپوی اروپائی و امریکائی، موی را پاک و ستره می سازد، جلاء می بخشد و در عین زمان کلیسم کاری می کند، چون گل سرشوی خود کان کلسیم است. از همین رو زنان حامله میل به خوردن گل سرشوی دارند.

به قرار قصه استاد برکت، "پاتخو" اصلاً "پاده خواب" بوده، که بعد به "پادخواب" و "پادخو" و "پاتخو" تغییر شکل داده است. این نامگذاری به زمان جهانیان مشهور، سلطان محمود غزنوی بر می گردد؛ یعنی به هزار سال پیش. گویند لوگر، که در آن زمان وسعتی به مراتب بیشتر از امروز داشته، ولایتی بوده است، بس معمور و شاداب و باب دندان نگهداری دواب. چون محمود غزنوی این را بدید، فرمان داد، که از چراگاهها و مراتع لوگر استفاده اعظمی در تربیه مویشی صورت گیرد. همان بود، که چنین شد و جای بود و باش هزاران پاده گاو و گوسپند و ... را از یک طرف و پاده های اسب را از طرف دیگر تعیین کردند؛ بدین صورت:

- "پاده خواب روغنی" برای نگهداری رمه ها و پاده های گاو و گوسفند و ... به میان آمد، که امروز به نام "پاتخو روغنی" یاد می گردد.

- و "پاده خواب شاهانه" جهت نگهداری هزاران پاده اسب شهنشاه، که امروز آن را "پاتخو شانه" خوانند. استاد برکت روایت دیگری را نیز در مورد "پاتخو شانه" ذکر کرد و گفت:

در زمانه های بسیار قدیم کدام پیشوای نامی هندوان در ولایت ننگرهار زندگانی می کرده. گویند روزی شانه همین روحانی در کدام چشمه آن ولا افتاد و ناپدید شد، که بعدها آن شانه را در چشمه مشهور "پاتخو"

لوگر یافتند و ازان بعد آن را به "پاتخو شانه" مسماً ساختند. این روایت را اما خود استاد برکت هم ضعیف و دور از باور خواند، که در مقابل روایت اصلی و اولی؛ یعنی "پاده خواب شاهانه" رنگ می‌بازد. این بود مُفاد آنچه از زبان دوستم اسحاق عزیز شنیدم و با عبارات و استنباطات خود بیان کردم و امیدوارم، که در نقل روایات اشتباهی نکرده باشم.

اما از نگاه صرف زبان دری آیا چنین استحاله ای ممکن است؟؟؟

"پاده" چنان، که دانیم به "های غیر ملفوظ" ختم شده است و در قواعد این "هائ" گفته بودم، که نتوان ساقطش کرد و از همین رو کلمات ترکیبی "سرمایه دار" و "بهره مند" و "علاقه مند" و "اندیشه مند" و "سایه بان" را، که اینک در فارسی ایران در هیئت "سرمایدار" و "بهرمند" و "علاقمند" و "اندیشمند" و "سایبان" نوشته می‌شوند، دور از تأمل صرفی خوانده بودم. اینک عین مُعضله را در "پاده خواب" و "پادخواب" می‌بینیم. پس راه حل و ترتیب توجیه صرفی موضوع را چه گونه قبول کنیم؟؟؟

حقیقت این است، که در ضمن و ذیل قواعد عامّ دستوری بعضاً استثنائاتی هم راه یافته اند. و نزدیکترین مثال این نوع استحاله را در ترکیب "مادگاو" می‌بینیم که در اصل خود "ماده گاو" بوده است!!! اگر قبول کنیم، که کلمه "ماده گاو" به "مادگاو" و در زبان عوامّ و روستائیان ما به صورت "مادگاو" تغییر شکل داده است، پس باید نیز قبول کنیم، که "پاده خواب" بعد از استحالات پیهم اینک به "پادخو" و "پاتخو" تغییر هیئت داده است؛ مُوازات را بنگرید:

- "پاده خواب" - "پادخواب" - "پادخو"

- "ماده گاو" - "مادگاو" - "مادگاو"